

# سیری در حواشی الایضاح مُصَحَّح مُحَدَّث أَرْمَوِي

اثر: دکتر جلیل تجلیل

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۱ تا ۸)

## چکیده:

تحقیق عمیق و عریق دانشمند فقید در حواشی ایضاح همراه با تصحیح آن کتاب از دانش فراوان آن مرحوم حکایت می‌کند. در این مقاله شیوه تتبع آن شادروان در ۷ بخش مورد مذاقه قرار می‌گیرد و استشهادات ادبی موجود از اشعار عربی و امثال در هر بخش ذکر و مسائل بلاغی و ادبی آن شکافته می‌شود.

واژه‌های کلیدی: ایضاح، حوآب، صرف و نحو و بلاغت، ذهن و قآد.

مقدمه:

الایضاح این کتاب مُمتِع که عَلم الدین فضل بن شاذان نیشابوری متوفای ۲۶۰ هجری آن را در اثبات کلام شیعی و حقانیت مذهب جعفری به زبان عربی نگاشته صرف نظر از محتوای پربار و فواید وافری که در این زمینه دارد خواننده را به حواشی گرانبها و ارزنده‌ای می‌کشاند که پرداخته‌شده خامه و اندیشه‌ی شادروان دکتر جلال الدین محدث ارموی است که خود از شخصیت‌های بزرگ جهان تحقیق و تتبع ایران اسلامی محسوب است با دانشی سرشار برگرفته از حوزه‌های علمیه مشهد مقدس و مراکز تحقیق مؤانست با اساتید و بزرگان روزگار خویش و هم دانشگاه تهران دانشکده معقول و منقول که اینجانب ضمن نثار درود و رحمت در این همایش بزرگداشت آن استاد فرزانه، پاره‌ای از یادداشتهای خود را در سیر و نظر در پانوشتهای آن مرحوم بر ایضاح می‌آورم باشد که فواید و عوایدی بر طالبان نکات ادبی و زمینه یادکردی از تلاشهای این دانشمند به حساب آید و بیخود نیست که این التذاذ معنوی را خود در مقدمه در سبب طبع کتاب پیش بینی کرده است:

وكان الكتاب مع قطع النظر عن عظمة مصنّفه الذی هو من اکابر صحاب الاثمة و اعظم طائفة الشیعه الامامیه مشتملاً علی ماتشتهیه الانفس و تلذّ الاعین (ری الايضاح فضل بن شاذان، تحقیق سیدجلال الدین الحسین ارموی المحدث، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۶۹، ۱۳۶۳).

۱- در توضیح عبارت "ماتاً ولوه، الجهال ایضاح مرحوم ارموی این تسامح را که فعل و فاعل بر خلاف اصل مطابقت داشته از باب "اکلونی البراغیث" دانسته و آنگاه ابیات الفیه ابن مالک را یاد فرموده است: (ری ص ۴۰، همان مأخذ)

|  |                           |
|--|---------------------------|
| وَجَزَدَ الْفَعْلَ إِذَا مَا أَسْنَدَا | لاثنین او جمع کفاز الشهدا |
| و قد یقال سعدا و سعدا                  | والفعل للظاهر بعد مسند    |

۲- در توضیح عبارت ایضاح: أَلَسْتُ الذی کُنْتُ عَشَاراً وَبَسَخَ الثیاب سَهْکَ الرَّاحَةِ... از تسامحی که در عبارت دیده‌اند: الست الذی کان عَشَاراً نتواسته‌اند

بگذرند چرا که کلمه الذی موصول و در حکم غائب است. چرا التفات از مخاطب به غائب صورت گرفته است. و آنگاه جواز آن را از آیات قرآنی گرفته مثل: «یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم». و به اواخر باب دوم مطول تفتازانی منتقل گردیده‌اند که باب احوال مسندالیه است: در آن کتاب چیزهایی که از باب التفات نمی‌تواند باشد یاد شده است که از آن جمله است:

یا من یعزّ علینا ان نفارقههم و جداننا کل شیئی بعدکم عدمٌ

چرا که ضمیر عاید به موصول با لفظ غایب باید برگردد و حق اینست که کلام پس از اتمام منادا بطریق خطاب بیاید که (نفارقههم) و (بعدکم) از ضمیر "هم" به "کم" التفات نمی‌تواند صورت بگیرد و کسانی هم که آیاتی نظیر: یا ایها الذین آمنوا را از باب التفات می‌شمرند از قیاس و قاعده غفلت داشته‌اند که این نحو قیاس متبعی است. چنانکه امام مرزوقی کلام منسوب به علی علیه السلام را استشهد کرده است.

انا الذی سمّتی امی حیدرة کلیث غابات کره المنظره

باید دانست که مصراع دوم این بیت «ضرغام اجام ولیث قسورة» هم آمده است. که در بیت قاعده این است که "سمّتی" "سمّتی می‌آمد، لکن چون قصد اخبار از نفس است می‌توان ضمیر دوم را به معنی برگرداند، گرچه این نظر خوشایند مازنی نبوده و او در این مورد گفته است لولا اشتهاار موده و کثرته لَرَدَدَتْهُ (رک: همان مأخذ،

صص ۴۱ و ۴۲)

باری بیت یاد شده از قصیده متنبی است در عتاب سیف الدوله و تعرض به اینکه چرا شاعر دیگری را بروی مقدم داشته است بمطلع: (رک. شرح دیوان متنبی

عبدالرحمن برفوقی، بیروت، ۱۴۰۷ هـ)

وَاحَرَ قَلْبَاهِ مِمَّنْ قَلْبُهُ شَبِیْمٌ و من بجسمی و حالی عنده سقم

۳- در توضیح واژه حوَاب (به فتح و سکون و همزه مفتوحه و باء موحّده) که محلّ چاهی بوده که در واقعه جمل از کنار آن رده شده توضیحات مفید مفصلی آورده‌اند و از یاقوت حموی در معجم البلدان این بیت را ایراد کرده‌اند. (ص ۸۳)

ماهی الاشرية بالحوأب فصعدى من بعدها اوصوبى  
 یادآور می شویم که در مصراع دوم این بیت صعدى و صوبى یعنی از یمن چاه  
 برخیزی یا بدان خم شوی و روی آوری تعبیری است که در شعر ابوبکر صنوبری هم  
 آمده است.

وكان محمرا لشقيق اذا تصوب او تصعد

اعلام ياقوت نثر ن على رماح من زبرجد

یعنی: گل‌های شقایق سرخ آنگاه که با وزش نسیم برمی خیزند و می نشینند بمانند  
 پرچم‌های یاقوتینی هستند که بر نیزه‌های زبرجدی افراشته شده‌اند. (رک: مطول نفاذانی  
 طبع اسلامبول، ص ۲۱۳- اسرارالبلاغه، ترجمه جلیل تجلیل دانشگاه تهران ب ۱۵۴ ص ۹۴ و تحلیل اشعار  
 اسرارالبلاغه تألیف جلیل تجلیل دانشگاه آزاد اسلامی، ص ۶۹)

که تصوب در لغت تمایل به پائین و تصعد حرکت به سمت بالا است که در آیه  
 کریمه هم آمده است: يجعل صدره ضيقاً حرجاً كأنما يصعد في السماء (آیه ۱۲۵ انعام:  
 اصل آن: وَأَحْرَقَلِي بُوْدَه كَه يَاء مَتَكَلَم بَه الْف اِبْدَال شُدَه دَر نَدَا مَعْمُول اِسْت طَلْباً لِّلْخَفَةِ)

۴- این تسلط و اشراف مرحوم ارموی به دقایق صرف و نحو و بلاغت در مطاوی  
 پاورقیها بخوبی مشهود است چنانکه گاه نکات نحوی را حتی با ذکر بیت معروف  
 آن از الفیه ابن مالک متذکر شده‌اند که از آن جمله است در ص ۲۰۰ در توضیح (لم  
 یک) از عبارت (در توضیح آیه وصیت: كُنْب عَلَيْكُمْ إِذَا حَصَرَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ  
 وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْيَقِينِ. (آیه ۱۸۰ سوره بقره)) و کان رسول الله (ص) مِنَ الْمُتَمَيِّنِ و لم  
 یک و فیما یوصی به الناس شی اعظم حظاً فی الاسلام من الوصیة فی الخلافة...  
 حذف نون مضارع کان را در حال جزم که از قواعد مطرد است با بیت الفیه  
 مقرون داشته است که:

و من مضارع لکان منجزم و تحذف نون و هو حذف ما التزم

۵- در توضیح عبارت: (لأن هذا مما تهوونه) (ص ۲۷۹ الايضاح) در پانوشت تهوون را از

باب علم يعلم هوی یهوئ و بمعنی «شيفته او هستند» گرفته و به بیت معروف عباس بن احنف استشهاد کرده‌اند:

أسربَ القطا هل من يعيرُ جناحه      لَعَلِّي الی من قد هويتُ أطيرو (خطاب به  
مرغان قطا گفتم ای گروه پرندگان قطا آیا از شما هست که بال خود را به من عاریه می‌دهد که برآتم با آن بالها به  
سوی دلباخته خود پرواز گیرم)

و هم به بیت ابن ابی الحدید در عینیه مشهور در وصف علی علیه السلام:  
و رایت دین الاعتزال و إنئی      أهوی لأجلكَ کُلَّ من یتشیع  
اضافه می‌کند بیت عباس بن احنف از شواهد سیوطی است در باب موصول من  
که در غیر عاقل بکار رفته: (هل من یعیر جناحه) که در مقام اسناد مجازی و عاقل  
شمردن غیر عاقل معمول است و نیز بیت شاهد منادای با همزه ندایی است. در  
قبل بیت این است:

بکیئ الی سرب القطا اذمرن بی فقلت و مثلی بالبکاء جدیئ  
باری هوی یهوئ و هوی یهوئ در قرآن کریم هم از باب علم یعلم در مفهوم  
اشتیاق و دوستی بکار رفته است:

فأجعلُ افئدةً من الناس تهوی الیهم و أرزقهم من الثمرات ۳۷ / ابراهیم ۱۴ و هم  
بمعنی سقوط و هوی نفس بکار رفته:

افکل جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ۷۷ / بقره  
که هوی یهوئ از باب ضرب یضرب بمعنی سقوط به کار می‌رود و "تهاوئ  
کواکب" تعبیری است از کشیده شدن ستارگان و سقوط آنها که در بلاغت از آن به  
کشیدن شمشیر استعاره کرده‌اند: بیت معروف بنشار در این معنی نکوگواهی است:

کأنّ مثارالنتع فوق رؤسنا      و اسیافنا لیل تهاوئ کواکبه  
که تفتازانی و دیگر شارحان بلاغت در این بیت به تفصیل سخن رانده‌اند و در  
حلقه تشبیه برآمده از اقتران عناصر گونه‌گون از آن یاد کرده‌اند و ما برای ترویج  
خاطر خوانندگان ایرانی پرتو بلاغت این بیت را در آئینه شعر فردوسی یاد می‌کنیم

که از تهوی و تهاوی کواکب را ستاره فشاندن سپهر تعبیر آورده است درخشیدن تیغهای بنفش در آن سایه کاویانی درخش (تفصیل این بحث را رک: تحلیل اشعار اسرار البلاغه تألیف نگارنده، صص ۳۰۳۱-۷۸۷۹، ص ۶۹ و مطول تفتازانی ص ۲۱۳)

توگفتی که اندر شب تیره چهر ستاره همی برفشاند سپهر

۶- در تحلیل حدیث نبی اکرم (ص): **إِنَّ مِنْ طَلَّقَ امْرَأَةً عَلَىٰ غَيْرِ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ فِي كِتَابِهِ وَغَيْرِ مَا سَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَبَاتَتْ امْرَأَتُهُ مِنْهُ. نِيز مَرْحُومِ ارْمُوى به تفصیل در پانوشْت نقد ابن هشام را آورده است آنجا که بحث رفع اسم إِنَّ در میان است که گاهی مرفوع می شود بجهت آنکه مبتدا محسوب می شود و در این صورت اسم إِنَّ ضمیر شأن محذوف است چنانکه از پیامبر (ص) نقل است که فرمود: **إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ الْمَصْرُورُونَ** که در اصل (انه مِنْ...) بوده است چنانکه شاعر گوید: (یعنی کسی که در روزی معبد یهود و نصاری وارد شود در آنجا زنانی می یابد که بچه گاوهای وحشی و آهوان را مانند. توضیح آنکه جَآذِر درست جمع جوذر است و شاعر در این بیت تشبیه به کار برده و زنان زیبا را در فراخی چشم و تناسب اندام به گوساله گاو و آهر تشبیه کرده است. در بیت فوق فرض دیگر هم متصور است و آن اینکه آن را من موصوله می توان گرفت)**

**إِنَّ مَنْ يَدْخُلُ الْكَنِيسَةَ يَوْمًا يَلْقَ فِيهَا جَارًا وَظَبْعَاءَ**

و اینکه مَنْ نمی تواند اسم إِنَّ محسوب شود زیرا من شرطیه که عامل و جازم در شرط و جزا است نمی تواند مؤخر بر کلمه دیگر باشد.

باری بیت مورد اشاره از اخطل است: غیث این غوث تغلیبی و بعد آن اینست

**مَالَتِ النَّفْسُ نَحْوَهَا إِذْ رَأَتْهَا فَهَدَى رِيحٌ فَصَارَ جَسْمِي هَبَاءً**

**كَانَتْ كَنِيسَةَ الرُّومِ إِذَا ذَا كَ عَلَيْنَا قَطِيفَةٌ وَ حَبَاءً**

و با این فرض مسأله منع تقدم إِنَّ بر مَنْ از بین می رود و دو جمله بعدی خبریه به حساب می آید و جزم یلق نیز ضرورت شعری محسوب می شود.

راه دیگر حل قضیه این است که إِنَّ را به معنی (نعم) گیریم چنانکه در بیت: (ری:

مغنی البیب عن کتب الاعراب ابن هشام علمیه اسلامیة تهران، ۱۳۷۴ هـ، ص ۱۸. معنی بیت این است که: ملامت

کنندگان من می‌گفتند که سفیدی مو و پیری مو ترا بر کشیده و بلند داشته است گفتم بلی بزرگ شده‌ام)

و يَقْلَنَ شَيْبٌ قَدْ عَلَكَ      وَ قَدْ كَبِرْتَ فَقُلْتُ إِنَّهُ

که هادرانِ های سکت محسوب می‌شود و اِنْ بمعنی نَعَم و بلی است.

که اِنَّ بمعنی این است که بلی من قبول دارم و (ه) ضمیر سکت است توضیح آنکه ضمیر يَقْلَنَ به ملامت گران بر می‌گردد که شاعر را به ترک شرب خمر فرا می‌خواندند و می‌نکوهیدند و او پاسخ داده است و قبل بیت این است: (رک: جامع

الشواهد محمدباقر شریف انتشارات فیروزآبادی، قم جزء ثالث، صص ۲۸۲ و ۲۸۳)

لا بد من شیب قد عن      و لا تَطْلُنْ ملامُهِنَّ  
و لقد عصيتُ النهايات      النواشرات حيا تهته  
حتي ارعويت الي الرشاد      و ما ارعويت لِنهيهته  
بكرت علي عواذلي      يُلحيني و ألومُهته

و مطالعه این ابیات ابیات معروفی از نونیه ابوالفتح بستی را فرایاد می‌آورد که در

آن قصیده گفته است: (جواهر الادب احمد هاشمی تهران، انتشارات استقلال، ص ۶۷۳، ۱۳۶۶)

و يا اخال الشيب لونا صحت نفسك لم يكن لمثلک في الاسراف امعان  
هب الشبية تُبلي عذر صاحبها      ماعذر اشيب يستهويه شيطان

۷- انتقال ذهن وقادو توانای اُرموی به نکات ادبی در حدی است که بمجرد مرور

به عبارتی که از آن شاخه‌ای به توضیح لغوی و بلاغی یا قرآنی و حدیثی جدا می‌شود آن مرحوم را به شرح آن وغور در کتب مربوط وامی دارد مثلاً در عبارت:

"انکم لتخبطون العشاء" همین امر را انجام می‌دهند و در پاورقی از جوهری و ابن اثیر توضیح می‌آورند که العشاء الناقة التي لاتبصر امامها فهي تخبط بیدها کل شیء ای یخبط فی الظلام و هو الذی یمشی فی اللیل بلامصباح فیتحه و یضلل و هو کقولهم: یخبط فی عمیاء اذا ركب امرأً بجهالة

آنگاه همین مضمون را که در شعر زهیر آمده نقل می‌کنند: (یعنی مرگها را می‌بینم که بی هیچ نظم و ترتیب و حساب و بصیرت مانند ناقه کور است که دستهای خود را به زمین می‌کوبد و به هر کس اصابت کند او را از بین می‌برد و هر کس درگذشت عمر دراز کرده پیر می‌شود و می‌ساید. رک: شرح معلقات سبع احمد ترجمانی زاده تبریز کتابفروشی تهران)

رَأَيْتُ الْمَنَايَا خَبِطَ عِشْوَاءَ مَنْ تَصَبَّ

تُمَّتْهُ وَ مِنْ تُخْطِئُ يَعْمُرُ فَيَهْرَمُ

باری خبط عشواء که کوبیدن ناقه کور است دستهای خود را به زمین که راه برود:

از صور بیانی و بلاغی است و کنایه از عدم بصیرت و بیت یاد شده از معلقه زهیر

بن ابی سلمی ربیعة بن رباح مزنی است بمطلع:

أَمِنْ أُمَّ أَوْفَى دَمْنَةً لَمْ تَطْلُمِ

بجوامانة الدرّاج فاطمتمل

که ابیات قبل آن این است:

سَمِعْتُ تَكَالِيفَ الْحَيَاةِ وَ مِنْ يَعِشُقُ ثَمَانِينَ حَوْلًا لَا أَبَالَكَ يَسْمُ

وَ أَعْلَمُ مَافِي الْيَوْمِ وَ الْيَوْمِ قَبْلَهُ وَ لَكِنِّي عَنْ عِلْمِ مَافِي غَدٍ عَمٍ

### منابع و مأخذ:

- ۱- شرح دیوان منتهی عبدالرحمن برقوقی، بیروت، ۱۴۰۷ هـ...
- ۲- مطول تفتازانی، طبع اسلامبول.
- ۳- اسرار البلاغة، ترجمه نگارنده، دانشگاه تهران.
- ۴- تحلیل اشعار اسرار البلاغة، ترجمه نگارنده، انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی.
- ۵- مغنی الیبیب عن کتب الاعاریب ابن هشام، تهران، ۱۳۷۴.
- ۶- جامع الشواهد، محمدباقر شریف، قم.
- ۷- جواهر الادب، احمد هاشمی، انتشارات استقلال، تهران، ۱۳۶۶.
- ۸- آیات و احادیث با ذکر شماره آیه و سوره.
- ۹- شرح معلقات سبع احمد ترجمانی زاده، تبریز، کتابفروشی تهران.